

# نگاهی به ادبیات مشروطه

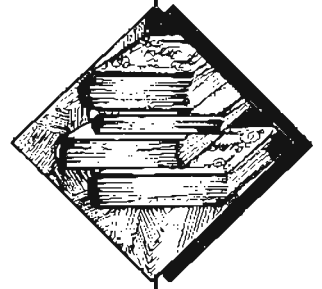
■ گفت و شنودی با دکتر سجادی

■ آشنا:

لطفاً از کم و کیف تأثیر جریان مشروطه بر جنبه های  
صوری ادبیات شروع بفرمایید.  
■ دکتر سجادی:

در آن زمان، آن جماعتی که باسوادتر و روشنفکرتر بودند  
تحت تأثیر اجتماع و همینطور زمینه مشروطیت قرار گرفتند و  
ناچار شدند که افکار و اندیشه شان را تغییر دهند و تحت تأثیر  
همین افکار و اندیشه های مردم و اجتماع قرار گیرند و  
خودشان را به اینها نزدیک کنند و عده ای نیز به فکر افتادند  
که رهبری این عده را برعهده بگیرند و پیشاپیش شان حرکت  
نمایند. و اینها افرادی بودند که شروع به نوشتن کردند، حال به  
چه صورت؟ قبل از ایران، اروپاییها نظیر این مسائل را  
داشتند به همین جهت مقداری از آثار اروپاییان را ترجمه  
کرده و حتی در مطبوعات به چاپ رساندند و این بود که ناچار  
شدند به جماعت مردمی، یعنی افراد عامه، نزدیکتر شوند و در  
طی آن مراحل پایین آمدند که آن مراحل عبارت بود از  
شهری مطمئن، مبالغه آمیز، مسجع، مثنی که فخر فروشی از





تماس داشتند؟ و از طرف دیگر آن فخامت و مظنن صحبت کردن و پیچیده سخن گفتن دیگر وجود نداشت.

در طرف مقابل، عامه مردم می خواستند این طرفها را بفهمند پس ناچار به سوادآموزی رو آوردند و به سمت خواندن مطبوعات رفتند البته ممکن بود یک نفری که سواد داشت، برای بیست نفر روزنامه بخواند اما تمام آن جمله ها در ذهنشان جای می گرفت، برای مثال، وقتی شما با یک روستایی که اصلاً سواد ندارد، مدتی صحبت می کنید و هم کلام می شوید و برایش روزنامه می خوانید، پس از دو سه هفته نظیر جمله هایی که برایش خوانده اید تحویلتان می دهد.

پس نحوه حرف زدن این مردم و همچنین نوشتنشان نیز تغییر کرد و آنها هم می خواستند مطابق آنچه که می خوانند جواب دهند. به همین ترتیب، همان جمله ها را حفظ می کردند. ما عیناً در دوره اول و دوم، می بینیم که نمایندگان مجلس را به صورت صنفی انتخاب می کردند. از صنف: بقال، عطار و... که اینها سواد نداشتند ناچار وقتی به مجلس می رفتند سعی می کردند طوری صحبت کنند که نزدیک به صحبت با سوادها باشد.

بنابراین زمانیکه شخصی می خواست به جایی نامه بنویسد، سعی می کرد به طریق جدید بنویسد و دیگر آن القاب و عناوین حذف شده بود و احتیاجی به آن نبود و ساده نویسی می کرد و به دیگری تحویل می داد این نکته ای است که متقابلاً برابری می کند، آن طبقه مجبور است خودش را پایین آورد و به اینها نزدیک کند و اینها از این طرف، تا بتوانند حرف یکدیگر را بفهمند.

در آن زمان پدر پروین، مرحوم اعتصام الملک، مجله بهار را منتشر می کرد. مقداری از مجله ترجمه و مقداری از آن مقالات و نوشته ها بود. اگر یکی از این مجله ها را مطالعه کنید می بینید که نحوه گفتار تا چه مقدار عوض شده است.

همانطور که می دانیم واقعه مشروطیت در سال ۱۲۸۵ شمسی (۱۳۲۴هـ.ق) اتفاق افتاد، ۲۱ سال بعد از آن یعنی سال ۱۳۰۶ هجری شمسی شعر افسانه نیما منتشر شد. شعر افسانه نیما دارای وزن خاص و مطالب خاصی است. علاوه بر آن روانی و سادگی آن ادبیات را در این زمان متحول کرد. بنابراین فرض اگر آغاز تجلی ادبیات معاصر را از سال ۱۳۰۰ در نظر بگیریم، قبل از آن مربوط می شود به ادبیات دوره، مشروطه.

در جلد پانزدهم حافظ شناسی، مقاله ای دارم که در آن،

■ همانطور که می دانیم واقعه مشروطیت در سال ۱۲۸۵ شمسی (۱۳۲۴هـ.ق.) اتفاق افتاد. ۲۱ سال بعد از آن؛ یعنی سال ۱۳۰۶ هجری شمسی، شعر افسانه نیما منتشر شد. شعر افسانه نیما دارای وزن خاص و مطالب خاصی است. علاوه بر آن روانی و سادگی آن ادبیات را در این زمان متحول کرد.

آن نمایان بود و لغات بسیار دشواری که در مورد خودشان به صورت مبالغه آمیزی به کار می بردند، از بین رفت. به همین ترتیب شعرا، زمانی که دیدند شعرهای اغراق آمیز، حکایت‌های دشوار ناشی از فخر فروشی است و غالباً به درد کسی نمی خورد، مقداری از آن مدح و مقدار دیگری وصفهای زائد است همگی آن را کنار گذاشتند و به جماعت مردمی که خیلی ساده حرف می زدند و سخن می گفتند و هیچ احتیاجی به این تره‌های مسجع، مقفی و مشکل نداشتند، نزدیک شدند پس ناچار شدند حداقل از لحاظ ادبی، تغییراتی بدهند.

مطلب دیگر این بود که این افراد تحت تأثیر مطبوعات قرار گرفتند و این عده برای ابراز وجودشان، مجبور بودند مقاله ای بنویسند، مصاحبه ای بکنند و هم اندیشه شان و هم نحوه گفتارشان را تغییر دهند.

حرف زدن و مکالمه این افراد دارای یک نوع فخامت آشکاری بود که از اواخر دوره قاجاریه تا بحال باقی مانده (از زمانیکه فونوگراف، گرامافون و غیره بوده) و این نشان دهنده این است که از طرفی همین افراد پیش از مشروطیت چه نوع صحبت می کردند و پس از مشروطیت به چه ترتیب با مردم

دوره بازگشت ادبی را از اواسط قرن دوازدهم هجری قمری تا آغاز دوره مشروطیت ذکر کرده ام.

تقریباً در ۹۰۰ یا ۱۰۰۰ سال ادب ما هیچگونه تحول اساسی در موضوع و مضمون ادبی پدید نیامده، البته ممکن است گاهی قالب شعر و یا موضوعات شعری کمی تغییر یافته باشد و یا ممکن است که یک شاعر بر اساس اوضاع و احوال اجتماعی، شعری سروده باشد که گاهی تأثیراتی نیز داشته باشد؛ مثلاً، هنگامیکه غزان به خراسان حمله کردند، انوری قصیده ای، خطاب بر پادشاه وقت سرود: «به سمرقند اگر بگذری ای یاد سحر»

که شاعری هم در دوره انقلاب از آن استقبال نمود. و یا فرض کنید: در حمله مغول: یک مقدار اشعار موضوعاً سروده شده، در حقیقت ادبیات تا آن زمان خاص یک دسته از مردم بوده (چه نثر و چه نظم). این شعرا و نویسندگان و ادیبان و علماء دنبال دربارها و مراتبی می گشتند تا حرفهایشان خریدار داشته باشد و باهم مشاعره و مناظره نمایند.

اما همانطور که ذکر آن رفت، مشروطیت آغاز یک تحول عظیم است و آن تحول اساسی از آن دوره آغاز می گردد که باید جوانب مختلف آنرا بررسی نماییم که یک جنبه اش، روزنامه ها و مجلات آن زمان بود و همینطور مقالاتی که افراد طبقه اول می نوشتند در مقایسه با نوشته ها و مقالاتی که به عنوان عریضه چاپ می شد و جنبه دیگر آن نثر و نظم و نمایشنامه، شعر و امثال و لغات و واژه های آن دوره بود.

## □ آشنا:

لطفاً ضمن مقایسه محتوای ادبیات مشروطه با ادبیات پیش از آن در خصوص «مردمی بودن» آن توضیح دهید:

## ■ دکتر سجادی:

تحولی که در دوره مشروطیت صورت گرفت تقریباً در تاریخ ایران بی نظیر است، زیرا اولین دفعه توسط مردم تحقق پیدا کرد. و این مورد را کمتر در دوره های مختلف تاریخ مشاهده می کنیم که مثلاً مردمی علیه یک حکومت و یا یک شاهی، شورش کنند (نکته ای که در اینجا هست و هیچگونه شباهتی با ادوار گذشته ایران ندارد، این است که مردم و ادیبان آن زمان برون نگری دارند و یکی از موضوعاتی که در شعر قدیم شعر! بوده «بت و شکوئی») است و جنبه شخصی داشته مثلاً مسعود سعد سلمان، حبسیه های جالبی ساخته مربوط به خودش و نه زندانی دیگری و یا خاقانی شروانی که

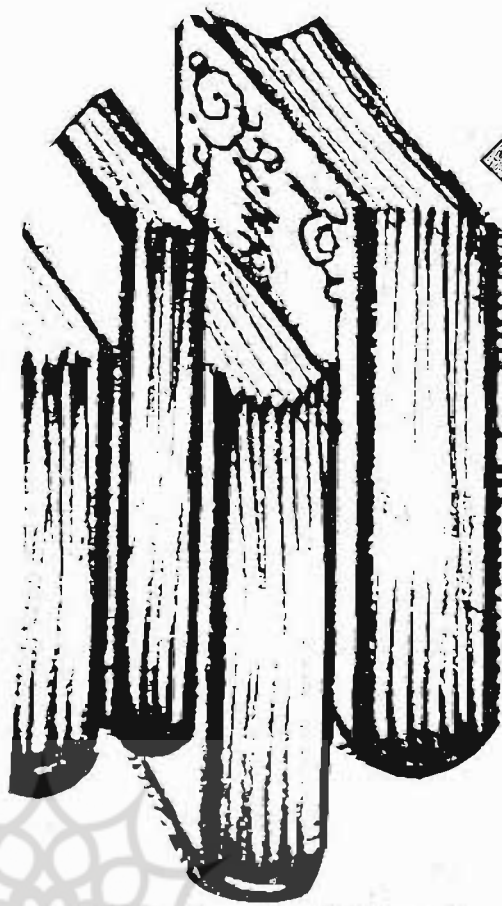
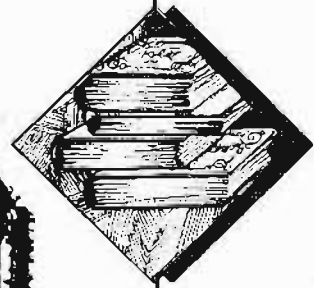
مدت ۷ ماه در زندان بود برای خودش حبسیه ساخته است. مثلاً انوری از قول مردم نیشابور قصیده ای می سازد و برای پادشاه سمرقند می فرستد و اوضاع و احوال مردم نیشابور را که غزان به آنان حمله کردند، شرح می دهد و یا گاهی و یا آمده و مردم دچار این بلا شدند، شاعری آمده و این وضع را ذکر کرده. در تبریز زلزله آمده، قطران شاعر تبریزی آنرا وصف کرده است و یا مثلاً در سال ۴۰۱ هجری قمری در خراسان قحطی آمده و تاریخ یمنی این قحطی را شرح داده است. در این زمان فردوسی که بیش از دیگران حس اجتماعی داشته است به شاه وقت یعنی محمود غزنو می گوید که مردم قحط زده شدند و وضع نابسامانی دارند، بنابراین مالیات و خراج را در این یکی ۲ سال برایشان ببخش و این غیر از مسائلی است که ما در این دوره می بینیم که هم شاعر و هم نویسنده، همه و همه همدم و همزبان با مردم باشند و آنها مسائلی را مطرح کنند و انتقاد نمایند و معایب را بازگو کنند. بعد از مشروطه ادیب الممالک فراهانی از اکثر دستگاہهای آن زمان انتقاد کرده، بنابراین اگر بخواهیم شباهتهای مناسبی پیدا کنیم، ممکن است بعضی از قسمتهای آن مربوط به بت و شکوئی باشد و مثلاً بعضی از حوادث را که در این دوران اتفاق افتاده شرح داده باشند، در غیر این صورت من هیچ شباهتی در آن نمی بینم، (و ما کمتر نظیر مسائل و نوشته ها و اشعار و ادبیات دوره مشروطه را قبل از آن می بینیم)

نوشته ها تا قبل از آن دوره چگونه بوده؟ مثلاً منشآت قائم مقام فراهانی که انسان بسیار خدمتگزار و صدیقی است حاوی، نامه هایی از دوستان و یا پادشاه وقت می باشد و مسائلی است مربوط به یک عده معدود و یا خودش. قاعداً در دوره مشروطه منشآت قائم مقام رواجی نداشته است.

افرادی که در این دوره اظهار فضل می کنند و مطالب مسجع و خیلی کلاسیک ارائه دهند، هیچ جایی ندارند و ادبیات مشروطه کاملاً مردمی شده و اکثریت ساده نویس اند، ساده صحبت می کنند و مسائلی که تا آنموقع اجازه مطرح کردن آن را نداشتند، بازگو می کنند.

و یکی از تحولات ادبی این دوره، در موضوعات آن می باشد، که آن زمان در شعر و ادب آمده و مطرح شده و قبل از آن چنین مسائلی نبوده. برای مثال: حقوق زن، حقوق افراد مختلف، دادخواهی مردم، مسأله مراجعات مردم به دولت و شکایاتی که از دولت دارند و انتظاراتی که در کنار آن دارند. و خیلی راحت مسائل را مطرح می کنند.





دوره مغول تاریخ نویسی اش رواج پیدا کرده بود، در دوره مشروطه هم تا حدی بوده، چه ترجمه کردند و چه نوشتند.

در دوره مغول بصورت تاریخهای خیلی مهم بوده، بعد از مغول به تیموریان می آید و بعد از آن در صفویه است که تحولی پیدا می کند و ادبیات مذهبی رواج پیدا می کند و همینطور ادبیات عامه که به صورت قصه: اسکندرنامه، رستم نامه و... برای نقالی می نوشتند و علاوه بر آن داستانها و قصه های قهوه خانه ای در دوران صفویه رواج داشته است.

اینکه ما می بینیم مردم در هیچ دوره ای مطرح نبودند، در کتابهایی مانند تاریخ بیهقی کاملاً واضح است؛ در این کتاب تمام مسائل روز، بین یک افراد معینی از دربار و وزیر و دیر و... بوده و اگر مردم مسائلی دارند، مسائل خاصی است که به یکی از اینها مربوط می شود، برای مثال وزیری دهکده ای دارد و روستاییان آنجا به این دهکده ارتباط دارند. پس مردم فقط عده خاصی از دربارند و نه آن جامعه اصلی تمام مردم که در همه مسائل آن مؤثر باشند و یا سیاست نامه خواجه نظام الملک، سیاست نامه یعنی تدبیر مملکت، اما در آن کتاب می بینیم که نوشته: اباحتی ها (فرقه ای مانند اسماعیلیه ها) و یا منهیان (خبرگزاران).

شاید در این بین کسانی هم باشند که اشعاری بسرایند و مسائل را بازگو کنند اما با همه اینها جامعه و مسائل مربوط به آن کمتر مطرح می شود.

نکته دیگری که قابل ذکر است، تأثیر ادبیات اروپا و مسائل مربوط به ادبیات اروپا می باشد که در این بین، بیشترین تأثیر را ترجمه برجای گذاشته. قبل از مشروطه، انقلاب کبیر فرانسه در اروپا صورت گرفت و آثار و نوشته های آنها، در ایران ترجمه می شد و در روزنامه ها به چاپ می رسید.

### □ آشنا:

به ترجمه اشاره کردید، لطفاً در مورد علت روی آوردن اهل قلم به ترجمه و چگونگی تأثیر آن در زمینه ادبیات و مطبوعات ایران دوران مشروطه مقداری بیشتر صحبت بفرمایید:

### ■ دکتر سجادی:

بیشتر موضوعات اجتماعی و مردمی در ادبیات و فرهنگ اروپاییها بود که آوردن در آثار ادبی را قبل از ما شروع کرده بودند. به همین مناسبت گرفتن افکار و اندیشه ها و همچنین ترجمه ها تماماً در ادبیات ما وارد شد. اشعار ایرج

■ یکی از تحولات ادبی این دوره، در موضوعات آن می باشد که آن زمان در شعر و ادب آمده و مطرح شده و قبل از آن، چنین مسائلی نبوده. برای مثال، حقوق زن، حقوق افراد مختلف، دادخواهی مردم، مسأله مراجعات مردم به دولت و...

در آن دوره بسیاری از افراد، مخالف رفتن دخترها و حتی پسرها به مدارس بودند و می ترسیدند که مبدا مسائل ناروا و منحرف کننده به آنان بیاموزند. و حساسیت نسبت به دین و اخلاق و سیاست بود. و برخوردهای با آن بوسیله نوشته ها، اشعار و غیره صورت می گرفت و این برخورد افکار و اندیشه ها تا مقدار زیادی سودمند بوده و ادبیات متعالی را به وجود آورده و تا مقداری هم زیانبخش بوده و ادبیات را به پستی کشانده است.

بعضی از جنبه های ادب مشروطه شباهتهای کمی با دورانهای مختلف از جهت تحولات دارد برای مثال: در تغییر سلطنتها: از سامانیان به غزنویان، از غزنویان به سلجوقیان، از آنجا به مغول، از مغول به تیمور تأثیر داشته است. مثلاً در

میرزا، ملک الشعراء بهار، ادیب الممالک فراهانی غالباً در آن دوره ترجمه است که در درجه اول از زبان فرانسوی و در درجات بعدی از انگلیسی و زبانهای دیگر ترجمه شده است. قاعده‌تأ شعر یا نثر و یا نمایشنامه ساده تر و روان تر گفته می‌شده و در زبان مردم افتاده. مانند زهره و منوچهر، که ایرج میرزا از ترجمه انگلیسی ونوس و ادونیس گرفته و آنقدر ساده ساخته شده که همه مردم آن را می‌فهمند و چون خود قهرمان داستان را می‌شناختند؛ مثلاً افسری که به جای منوچهر گذاشته مردم با اشتیاق آنرا می‌خواندند و یا بعضی از اشعار ملک الشعراء...

علاوه بر آن شعر «بروکار می‌کن مگو چیست کار» شعر به این سادگی، ترجمه یک فال از لافوتن فرانسوی است. لافوتن حکایت طنزی گفته راجع به حیوانات که از کلیله و دهنه گرفته شده و شعر فرانسوی نیز ساخته و شعر فارسی ملک الشعراء عیناً ترجمه لافوتن است؛ با عنوان «کشاورز و بچه هایش» در این زمان صدها ترجمه را می‌بینیم، ترجمه‌هایی که از آنجا آمده کتاب بینوایان اثر ویکتور هوگو که رمانی اجتماعی و ساده می‌باشد یا سبک رمانتیک، با این حال از بالزاک به این طرف نوشته‌ها با سبک رئالیسم شده. اولین ترجمه بینوایان تحت عنوان تیره بختان می‌باشد. مترجم جلد اول آن غلامرضا اعتصام زاده است، غیر از یوسف اعتصامی پدر پروین، که افراد بسیاری با آن اشتباه گرفته‌اند. و بقیه آن را حسینقلی مستعان ترجمه نمود تحت عنوان بینوایان.

ترجمه دیگری بود تحت عنوان سه تفنگدار اثر الکساندر دوما و نظایر آن، همینطور نمایشنامه‌های مولیوکه به صورت نمایش ایرانی در آوردند و قهرمانان ایرانی را جایگزین کردند (با کمی تغییر، صرفاً فکر اصلی و نمایشنامه اصلی را گرفتند بقیه را تطبیق دادند) در آن زمان این نوع نمایشنامه‌ها در گراند هتل خیابان لاله زار که بعدها تئاتر تهران و در حال حاضر تئاتر نصر می‌باشد، برگزار می‌گردید با توجه به اینکه خیلی سن نداشت اما بالا می‌رفتند و نمایش می‌دادند و مردم هم ایستاده تماشا می‌کردند و علاوه بر آن جامعه آن زمان خیلی کوچکتر و محدودتر بود و در یک اجرا ممکن بود نصف شهر تئاتر را ببینند، و برای هم نقل کنند و از آن تقلید می‌کردند.

انعکاس دیگر آن در روزنامه و مطبوعات بود، مطبوعات مقالات را می‌گرفتند، تطبیق می‌دادند و در حقیقت ایرانی‌اش می‌کردند. کسانی مثل عبدالرحیم طالبوف شروع به

نوشتن نثرهای تازه، راجع به علوم، کرده بود و کتابی تحت عنوان «احمد» به نام فرزندش نوشته و همه مسائل علمی را خیلی ساده برایش شرح داده همچنین کتاب دیگری تحت عنوان «سفینه طالبی» دارد.

ناچار باید مطبوعات به دنبال این مردم می‌رفتند و در عین حال که رهبری آنان را برعهده داشتند، مجبور بودند مردم را داشته باشند، به همین دلیل بود که بیش از همه ترجمه‌ها مؤثر بود. مقالات چرندپرند علامه دهخدا و انعکاسات آن، همچنین ترجمه کتاب روح القوانین توسط خود او یا دیگران.

بنابراین ادبیات دوره مشروطه تحت تأثیر ترجمه‌ها قرار گرفت و تحول از اینجا آغاز شد و بدنبال آن نشرشان، نوشته‌ها، کلمات و افکارشان تغییر یافت.

در قدیم یک نوع شعر عربی و فارسی داشتیم که به آن «ملمع» می‌گفتند و این اشعاری بود که یک مصرع آن عربی و مصرع دیگرش فارسی بود یا یک بیت عربی و یک بیت فارسی. در دوره‌های مشروطه و بعد از آن شعر ترکی با فارسی و همینطور فرانسوی با فارسی هم داشتیم.

برای مثال ایرج میرزا به فرانسوی می‌گوید:

«دان ما پُش ایل نیایم آن سُل سو»

dans ma poche il n'y a même un seul sou

تو جیب من اصلاً یک شاهی هم پیدا نمی‌شود» اینها نکات دقیقی است که همه مسائل جامعه را تحت الشعاع قرار داده است. همین مثنوی ایرج میرزا «انقلاب ادبی» عنوان دارد که در آن مصراع فرانسوی مذکور و لغات و ترکیبات فرانسوی دیگر را بسیار به کار برده است. قبل از اینکه برق مورد استفاده عموم قرار بگیرد، به یاد دارم که زمانی که در ایران سه چهار ماشین بیشتر نبود، در همسایگی خانه ما در مشهد، شخصی متمول ماشین خریده بود که برای بیرون رفتن از منزل، مجبور بود از صبح زود تا نزدیک ظهر به اصطلاح هندل بزند تا ظهر بتواند آنرا روشن کند. جالب اینجاست وقتیکه سوار ماشین می‌شد، تصور اینکه یکی از این ماشینها متعلق به شاه است و یکی اش متعلق به وزیر، باعث می‌شد که نحوه حرف زدنش با افراد تغییر کند و چون داخل ماشین ساخت فرنگ شده باید فرنگی صحبت کند. اگر به محاورات مردم در آن دوره توجه کنید، می‌فهمید که تغییر کرده و کل اش ادبیات عامه را تشکیل داده، چیزی که ما فولکلور می‌گوییم که بسیار در دوره مشروطیت و بعد از آن مورد توجه و قابل مطالعه است.





■ اینکه روزنامه صور اسرافیل تا آن حد رواج پیدا کرده بود، بخاطر نوشته های دهخدا و دیگران بود که بسیار ساده نویس بودند، حتی در نوشتن اصطلاحات. پس می توان گفت تحول ادبی تماماً تحت تأثیر آنها بود.

تا پیش از مشروطه، ادبیات شفاهی مردم به حد وسیعی نبود و ضبط نشده بود که مردم با هم چه چیزهایی می گفتند. البته من در کتاب بدایع الوقایع مقداری از حرفهای کوچک و بازار آن زمان را خواندم، تازه این حرفها خیلی فولکلوریک نیست مثلاً بتای شاعر، داشت در کوچه ای رد می شد. یکی به او رسید. گفت شما چرا اینطوری حرف میزنی؟ چرا فلان شعرت این طوریه؟ باز هم مسائل به طرزى نیست که مشخص کند مردم چه می گفتند. تاریخ بیهقی سعی دارد خیلی از حرفهای مردم را بزند اما نمی تواند و حداکثرش این است: وقتی حسنگ را بردند برای محاکمه «من بر در سرای نشسته بودم به دکان فلان» اما نمی گوید مردمی که اینجا بودند با هم چه می گفتند. در همین تاریخ بیهقی هشتصد و پنجاه مثل فارسی آمده که من در مقاله ای آورده ام اما اغلب همین امثال هم عامیانه نیست و بیشتر در گفتار خواص و باسوادها به کار می رود.

مسائل اجتماعی در ادب ما بسیار است اما بعد از آن ادبیات شفاهی عبارت بود از مردم کوچک و بازار، که شعرها را حفظ می کردند. مجموعاً یکنوع تحول ادبی است که کوچکترین شباهتی با ادوار قبل از آن ندارد. و من به یاد ندارم که در تاریخ کهن نوشته باشند، مردمی راه بیفتند و بخوانند: «شاه کج کلا رفته کربلا نون شده گرون منی یک قرون» و یا «ای دست حق پست و پناهت بادا»

فرض کنید، شاعری مانند ایرج را که برای احمدشاه بگوید: «در هتل فرنگ معتکف شده» و بگوید «نشود منصرف از سیر فرنگ» - این همان احمد لایتنر است. اشاره به این است که در عربی می گویند احمد بر وزن اَفْعَل، لایتنر است یعنی تونین و جز نمی گیرد. مثلاً اشعار انتقادآمیز اشرف الدین حسینی مدیر نسیم شمال باعث شد که

اولاً مردان را به سخن گفتن وادار کند و از آن ترس و لرزها درآورد. در آن زمان چه کسی جرأت داشت به مقامی حرف بزند؟ تمام عناوین، تمام کتابها به صیغه سوم شخص غایب بود و هیچکس جرأت نمی کرد در حضور پادشاه یا وزیر بگوید: به عرض می رسانم، می گفت: این بنده به عرض می رساند، یعنی من آدمی نیستم که نزدیکت باشم و با تو صحبت کنم. حتماً باید می گفت: عرضه می دارد و...

همین مردم به یکباره سخن گفتنشان، شعر گفتنشان، نامه نوشتنشان تغییر یافت و اکثرش ناشی از ترجمه ها بود، روزنامه های خارجی ای که ترجمه می شد، سبب شد تا روزنامه های ایرانی نیز به سبک آنها بنویسند و به زبان مردم مسائلشان را مطرح کنند و در صورتی می توانستند با مردم همگام باشند که لغاتشان مردمی باشد.

به نظر من زبان صدا و سیما باید هرچه بیشتر به زبان مردم نزدیک باشد و حتی المقدور از لغات و ترکیبات متداول مردم نیز استفاده کنند البته عامیانه و نه به صورت محاوره ای. من هیچ مانعی نمی بینم در نوشتن کلماتی مانند: «بخور و نمیر» و «ندانم کاری» «خوش ریخت و بدریخت» هزاران نوع از این کلمات داریم، چه ترکیب با عربی چه ترکیب با لاتین.

کلماتی مانند ماشین راندن، ماشین نویسی، ماشین داری، بانکداری، دارای یک جزء لاتین است. در آن دوره تمام سعیشان براین موضوع بود که لغات و ترکیبات طوری باشد که به زبان مردم آشنا باشند.

اینکه روزنامه صور اسرافیل تا آن حد رواج پیدا کرده بود، بخاطر نوشته های دهخدا و دیگران بود که بسیار ساده نویس بودند حتی در نوشتن اصطلاحات. پس می توان گفت تحول ادبی تماماً تحت تأثیر آنها بود.

نکته قابل توجه در مورد ترجمه، ساده نویسی رمان در آن زمان می باشد، زیرا برای اولین بار رمان نویسی در ایران معمول شده بود. رمان «نهران مخوف» نوشته مشفق کاظمی در آن زمان سروصدای زیادی به راه انداخته بود و این رمان دارای نثر ساده و روان بود. و یا نثر جمالزاده بهمین ترتیب، اینها همگی تحت تأثیر ترجمه ها بود.

جنبه دیگر تحول ادبی، مسأله قصه و داستان نویسی در این دوره است. زیرا در دورانهای قبل از آن قصه و داستان راجع به حیوانات بود. و من لازم می دانم به جنبه دیگر این تحول اشاره کنم و این است که در دنباله مشروطیت، شاعر و یا نویسنده احتیاجی به مبهم گویی ندارد.

مثلاً بگوید: «پادشاهی به کشتن اسیری اشارت کرد» و «یکی گربه در خانه زال بود» و «یکی روبهی دید بی دست و پای» و «روباهی در بیشه ای می رفت» دیگر احتیاج به این نوع قصه گویی نیست مگر برای کودکان، صریح و روشن می تواند بگوید حسن آقا در این مقام اینکار را کرد و «معلم من» یا «رئیس اداره فلان» دیگر تمام آن پوشیدگی و ابهام را به دور می اندازد پس یکی از نکات مهم تحول ادبی، صراحت و روشنی در گفتار و نوشتارشان می باشد و به اصطلاح ما «زُک و راست» حرف زدن است که در جامعه هنوز احتیاج به تربیت و تحول بیشتری دارد و هنوز به آن مرحله نرسیدیم یعنی در مملکت ما رسم نیست که صریحاً اعتراف کنیم. ولی این اعتراف را اروپائیا دارند.

البته کسانی مانند ناصر خسرو هم داشته ایم که اعتراف کند در چهل سالگی از خواب غفلت بیدار شده و دست از شراب خواری برداشته و بسوی شناخت حقیقت و معرفت گام نهاده.

صراحت از دوره ادبیات مشروطه به اینطرف آمده و در این دوره پیشرفت کرده دلیلش هم اینست که من و شما هیچکدام نمی توانیم براحتی عیب یکدیگر را بگوییم و به قول معروف «به در می گویم دیوار بشنود» و این از خاصیت ادبیات قدیم است مجامله کردن، صریح حرف نزدن، تعارفات زیاد، مبالغه کردن، عیب و حسن افراد را درست نگفتن، اینها در ادبیات بعد انقلاب مشروطه مقدار زیادی بازتاب محسوسی داشته. داستان نویسی گونه گون است، یک وقت داستان نویسی رئالیست است در رئالیست یک شخصیت می سازد. و به قول خودش یک قهرمانی را در نظر می گیرد که در جامعه وجود دارد. دوم نویسنده رمانتیسیم که این نویسنده طوری قهرمان را درست می کند که خودش می خواهد باشد. و لازم هم نیست که نظیرش عیناً در جامعه وجود داشته باشد اما از آنطرف خیر. صراحت و روشنی و از ابهام و ابهام درآوردن از نکاتی است که در ادبیات مشروطه وجود دارد نظائرش را هم می شود پیدا کرد مثلاً در «چرند پرند» نوشته های اشرف الدین نسیم و نیمایوشیج.

□ آشنا:

هنگامیکه در دوران مشروطه دارها برچیدند و خونها شستند، ظاهراً آب از آسیاب ادبیات هم افتاد، علت را در چه می بینید؟

■ دکتر سجادی:

هرگونه تغییر و تحول ادبی را باید در تحولات سیاسی، اجتماعی بعد از مشروطه پیدا کرد و علت آن نظام نیافتن بود که طبقاتی که حرکت کردند بطوری متلاشی بودند که اصلاً مراکز معین تعلیم و تربیت وجود نداشت. تا سال ۱۲۹۹ به آن طرف مراکز تعلیم و تربیت مکتبخانه ها بود و حتی دارالفنون نیز کار خودش را به تمام معنا انجام نمی داد. گروههایی که شما فکر می کنید یکدفعه حرکت کردند و ادبیات را اینگونه رشد دادند رهبران دقیقی نداشتند (البته از جهت ادبیات و سیاست که باید اینها را از تاریخ جدا کرد) یکدسته ترجمه را روتق دادند. اما بدلیل عدم تمرکز و عدم رهبری و کم سواد بودن نتوانست ادامه یابد. اگر سواد کامل پیدا می کرد گمان می کنم که این گونه ادبیات همانطور که در اروپا و سایر جاها رواج پیدا کرد و پیش رفت می توانست در ایران هم پیشرفت کند. زمانی که این نوع ادبیات ظهور کرد مدرسه ها نیز دایر شد و در مدارس تدریس شد و به این ترتیب رشد و پیشرفت نمود. نمایشنامه نویسی، شاعری، نویسندگی همه اینها در مدرسه تدریس می شد بعد از آن به تقسیم بندی اینها پرداختند. اجتماعی، سیاسی، اعتقادی، رمان، قصه نویسی. اگر سال ۱۲۸۵ شمسی که مشروطه آغاز شد تا ۱۳۰۰ را در نظر بگیریم ۱۵ سال فاصله را می بینیم که «افسانه» نیما در سال ۱۳۰۶ منتشر شد و تازه نیما در فکر تحولی جدید در شعرش بوده در حالیکه آن سالها ترجمه آثار دیگران ادامه پیدا کرده و در حقیقت فعالیتهای دیگر مردمی متوقف گردیده و به ناچار به سبک کلاسیک بازگشته. یعنی همان افراد تحصیلکرده ای که ایندفعه تنها تفاوتش این بوده که اینها کسانی بودند که در فرنگ تحصیل می کردند و تحصیلکرده های فرنگی که چنان مسحور آنجا شده بودند و چنان به جاه طلبی و خودنمایی و فضل فروشی علاقه داشتند که خودشان را از مردم جدا کرده بودند. مدرسه و درس و بحثی هم به اندازه کافی وجود نداشت اینست که می بینیم آن نوع ادبیاتی که در آغاز مشروطیت به وجود آمده بود عوض شده و به ناچار مطبوعاتی مانند روزنامه توفیق تماماً به اشعار فکاهی منحصر می شود و اشعاری از نوع «انته جان من سمنو می خواهم» از سروده های اشرف الدین حسینی رواج می یابد. و یا اگر از گرانی جنسی یاد می کنند به گونه ای مطرح می کنند که به جایی برنخورد. تمام اینها به این دوره منحصر می شود. کسی هم جرأت نمی کرد که چیزی بگوید. تا قبل از این اگر چیزی گفته و یا نوشته می شد توهین به دولت و رجال دولتی تلقی می گردید. بنابراین باید گفت





زمانی که جامعه عوض می شود ادبیات آن هم تغییر می یابد. جالب اینجاست که همان مردمی که اینها را قبلاً از فرنگی ها گرفته بودند و همانها هم ترجمه کرده بودند ایندفعه بر مقاماتی نشستند که به آنها گفتند باید اینگونه باشید، شعر اینگونه باشد، داستان، قصه و غیره که همه قالبی و کلاسیک شد و در نهایت به یک حالت سادگی رسیدند حتی خیلی از حکایت‌های کلیده و دمنه منع شد و یک تحول اجتماعی و تاریخی را به وجود آوردند. بنابراین ادبیات ما برمی گردد به دوره قاجاری و نه حتی به ادبیات نوع صفویه چون در عهد صفویه درون نگری افراد زیاد است و همین درون نگری است که سبک هندی را به وجود آورد و ضمناً آن قصه های عامیانه ای که در این دوره وجود نداشت. در آن زمان تنها چیزی که می توانستند مثلاً در قهوه خانه ها بگویند داستانهای شاهنامه بود آنهم فقط قسمتهایی که به جایی برنخورد مثل داستان رستم و سهراب. قسمتهای دیگر آن را نمی توانستند بگویند و همه جا بخوانند و تازه اگر همین داستان رستم و سهراب و یا قصه حسین کرد را هم می گذاشتند بگویند یک گشایشی بود. این نوع ادبیات در حقیقت بازگشتی بود به ادبیات دوره قاجاریه و صفویه حتی در دوره صفویه سبب شد که مردم چه افرادی که در ایران بودند و چه کسانی که به هند و عراق می رفتند، یک نوع دروننگری داشته باشند. یعنی بنشینند و با خود بیندیشند و حالات خود را به صورت شعر در آورند. وقتی می گویند سبک هندی، یعنی شاعر نکاتی را بیان می کند که در حقیقت از زبان خود و اندیشه خود اوست حتی در این دوره به آنها هم برنگشت. آن نوع ادبیاتی که در مشروطه به وجود آمد در ده پانزده سال بعد از انقلاب مشروطه انواع مختلف آن به صورت جدیدتری پیدا شد و این به علت سواد بیشتر افراد و مطالعه بیشتر آنها می باشد که ذوق ها شکفته شده و بنابراین باید در ادبیات مشروطه سی سال قبل از مشروطه و بیست سال بعد از مشروطه را مورد بررسی و مطالعه قرار داد.

### □ آشنا:

یکی از مشخصه های برجسته ادبیات مشروطه، طنز است لطفاً مختصری هم به این معنا پردازید:

### ■ دکتر سجادی:

طنز در ادبیات فارسی خیلی سابقه دارد. در قرن هشتم در آثار ما لطایف زیاد داریم. اما طنز در دوره مشروطیت با طنز در دوره های قبل از آن تفاوت زیادی دارد. کثای است به

نام «لطائف الطوائف» تقسیم شده به لطائف شاهان و لطائف وزیران، لطائف علماء، طنزهای مردم یا یکدیگر. طنزها هم عبارتست از شوخی هایی که توسط افراد در مجالس می شود. گاهی هم ممکن است فردی حرفی بزند که آن هم جرأت گفتن انتقاد و یا گوشه زدن را ندارد. طنزهای دوره مشروطه با تناوبی که نسبت به جامعه، نسبت به ادبیات با آن انتقادهایش و آن سابقه طولانی که طنز دارد و با آن سابقه ای که ذوق طولانی از نظر طنزگویی دارد و چون مردم نمی توانستند حرفشان را صریح بزنند همیشه مجبور به طنزگویی بودند و موجبات طنز را فراهم کردند. به این جهت است که ما طنزهای خیلی عالی و خوب را در فارسی داریم. هم داستانها و هم جمله های طنزآمیز حتی در بسیاری از اشعار هم نوعی طنز وجود دارد. همچنین در اشعار بسیاری از شعرا نیز طنز را می بینیم یعنی مطالبی را که نمی توانند راحت و صریح بیان کنند با طنز بیان می کنند و جلوتر از آن هم می بینیم بطور مشخص در گلستان سعدی نیز طنز را می یابیم «هندویی نفت اندازی همی آموخت یکی گفتش تو را که خانه نشین است بازی نه این است» باید طنز را از انواع هزل، فکاهه، لطفه و غیره جدا کرد، طنز یک معنای عمیقی دارد؛ در الفاظی که به ظاهر خنده آور است اما معنای عمیقی دارد. شوخی ممکن است به این اندازه معنای دقیقی نداشته باشد در حالیکه طنز اینگونه نیست و غالباً سخنان ابهام آمیزی است که چند معنا را در بطن خود دارد که یکی از آنها هم ممکن است مورد نظر او باشد. سابقه طنز ایرانی به خیلی سالها برمی گردد. پادشاهان نیز کسانی را در نزد خود داشتند که به یک اصطلاح دلقک و به اصطلاح دیگر تلخک و یا تلجک نیز می گفتند. اینها اجازه داشتند در نزد پادشاه شوخی ها و طنزهایی داشته باشند در حد معینی یعنی حق نداشتند که یک رفتار اجتماعی از پادشاه را که عیب بود، بیان نمایند. اما در هر حال سابقه ای طولانی دارد. به عنوان مثال همان کتاب لطائف الطوائف که ذکر کردیم نمونه مشخص اینگونه طنزهاست. در دوره مشروطیت تحولات زیادی ایجاد شد، طنزها هم اوج معنایش بیشتر شد در عین اینکه ممکن بود الفاظ ساده تر باشند اما معنا و انتقاد و نیش آن بیشتر، به علاوه آماج تیر این طنزها نیز تغییر کرد و منحصر به افراد عادی نمی شد بلکه افراد بالاتر هم در طبقات مختلف مورد این نیش و طعن ها قرار گرفتند، آنوقت یک تفاوت دیگرش هم این شد که این طنزها الفاظ جدید و تازه هم می خواست به همین دلیل بعضی کلمات فرنگی هم وارد اینگونه طنزها



گردید، مثلاً می گفتند «آقا سازه فر شده»، سازه فر از کلمه «شارژدافر» فرانسوی گرفته شده، و شارژدافر (Charge d'afgaire) یعنی کاردار سفارت، و این کلمه را که از فرنگی گرفتند، وارد ادبیات فارسی کردند. نظایر این طنزها بسیار بود. بعضی از این طنزها معانی بسیار دقیقی را با خود همراه داشت. بعدها نیز اینگونه طنزها ادامه پیدا نمود. در دوره های پیش، این طنزها به صورت لطیفه هایی که شکایت از وضع غذا و یا قیافه بود. این نوع طنزها بین مردم رواج داشت نه در سطح وزیر و پادشاه بلکه در دوره مشروطه نمود آن در سطح جامعه بیشتر شد و به سطح پادشاه و خاندان او نیز رسید. این طنزها به همان عمق معنا را به صورت شعر، مثل، جمله می گفتند. نوشته های دهخدا مثل چرندپرند، و مقاله هایش درست متوجه بود برای مثال به مدیرکل اقتصادی. وقتی مطلب به او می رسید می فهمید که این مقاله برای او نوشته شده. در بررسی ادبیات عامیانه بیشتر باید به سراغ فرهنگنامه ها، فولکلورها، قصه ها، داستانها گفتگوهای مردم، رفت مثلاً مردم بازار هنگام گفتگوهایشان با هم چه چیزهایی می گفتند. یا اینکه کنار مجلس که جمع می شدند چه گفتگوها و چه طنزهایی بین آنان رد و بدل می شد.

## □ آشنا:

از دیدگاه نسبتاً عمومی جنبه سیاسی انقلاب مشروطه، ناموفق بود، ارزیابی شما از جنبه ادبی آن چیست؟

## ■ دکتر سجادی:

مسئله بر سر روشنفکرانی بود که معتقد بودند که نتیجه مشروطیت باید این باشد. اینها آن مردم باهوش و زیرک مردم جاهای دیگر نبودند که آن رشته های فکری و نیت واقعی و اندیشه و فکر را دنبال کنند، از معنویت یکمتر به گسیختند در حالیکه معنویت یک جامعه است که باید ادامه پیدا کند و پیشرفت نماید. اینها به صورت ظاهر قضایا و مسائل را می گفتند. برای ساختمان فلان مدرسه شعر می گفتند اما توجه به این نکردند که در این مدرسه چه چیزی باید آموخته شود، چه کتابهایی جمع شود. اشکال کار در این بود که عده ای از روشنفکران می گفتند که نتیجه مشروطیت این شد که اتوبوس آوردیم و دُرشکه را کنار گذاشتیم؛ ساختمان مدرن نداشتیم، ساختمان ساختیم اینها به علت هجوم تمدن بود. باید گفت دو نوع تمدن داریم مادی و معنوی، تمدن های مادی دائماً در حال تغییر و زوال پذیرند. آنچه می ماند تمدن معنوی بشر است. ما از زمان فرووسی هیچگونه ساختمانی

نداریم اما شاهنامه باقی است، بسیاری از مردم فکر کردند آن تمدنی که در اروپا به وجود آمد محصول انقلاب صنعتی بوده و محصول انقلاب مشروطیت را هم دارا بودن همان تمدن اروپا می دیدند اما به این مهم توجه نکردند که انقلاب صنعتی چه آثار فکری و اندیشه ای و ادبی بوجود آورد که مردم را از نظر معنا نگه می دارد و آنها را به پیش می برد. اینها می اندیشیدند (و در حال حاضر هم نیز این تصور وجود دارد) که جامعه مبتنی است بر پایه ساختمانهای آسمانخراش. روشنفکران انقلاب را به نتیجه رسیده می دیدند یک کسی هم آمد و گفت خوب آنچه که شما در آرزوی آید (اروپا) من در همین جا فراهم می کنم و «اروپا را به ایران می آورم» که این عین عبارت رضاشاه بود. روشنفکر دانا هم با خود فکر می کرد بله آنچه که، از انقلاب می خواستیم ایجاد بیمارستان، مدرسه دانشگاه، راه آهن و... است اما توجه عمق معنا و سیر فکر بشر که در اروپا متحول شده و منجر به انقلاب صنعتی شده، نبود. انقلابی که در اروپا بوجود آمد انگلستان و بخصوص فرانسه را از نظر علم و ادبیات دگرگون ساخت. روشنفکران می دیدند که ناصرالدین شاه مدرسه رشديه را تعطیل کرد اما بعد از انقلاب مشروطه نه تنها مدرسه رشديه باز شد که مدرسه های بسیاری نیز به آن اضافه شد. من خودم وقتی در مشهد سال اول دبیرستان بودم، زمانی که به مدرسه می رفتم روی پا بند نبودم نه تنها من که خانواده ام نیز اینچنین بودند. آنهم اولین دبیرستانی که به سبک اروپا در ایران توسط آلمانیها ساخته شده بود. میدان ورزش، سالن سخنرانی، معلم از اروپا می آوردند. کلاس چهارم دبیرستان کتاب زبان فرانسه می خواندیم، فیلم به زبان فرانسه می دیدیم بزرگترهای ما، من و دیگران همه می گفتیم ما همین را می خواستیم. غافل از اینکه در زیر پایه های فکری و معنوی و دموکراسی مملکت را جوری محکم کنند که با همین روال نیز ادامه یابد. شاعر زمان ما که پیش از آن جور دیگری می گفت دیروز چگونه بودیم، امروز چگونه ایم همان شاعری که قبلاً انتقاد می کرد بعد از مشروطه مدح می کند و می گوید بهتر از این چه می خواهید؟

در زمینه ادبیات هم مقداری از آن قسمت که مربوط به نمایشنامه، قصه، داستان و ادبیات اجتماعی فرهنگ عامه بود سیری پیدا کرد با توجه به اینکه گاهی هم جلوبش را می گرفتند و حتی تعزیه را هم که یک نوع تئاتر بود نمی گذاشتند که اجرا شود. این است که نمی توان گفت شکست خورد اما به همانگونه که در آن موقع بود تا مدتی ادامه پیدا نکرد بعد هم که ادامه پیدا کرد دگرگونه شد. ■